

دکتر جلال متینی

نگاهی به آثار سعیدی سیرجانی^۱

بررسی و نقد دقیق آثار علی اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۱۰ - ۱۳۷۳ شمسی) را باید به بعد موکول کرد تا صاحب‌نظران با فرصت کافی درباره آنها به داوری بپردازند. اما انجام این مهم مانع آن نیست که در این شماره مجله ایران شناسی که به یاد این نویسنده چیره دست آزاده شجاع ایران منتشر می‌گردد، از آثار وی نیز نامی ببریم و در حد ممکن درباره آنها سخنی بگوییم و تحولی را که از نظر سبک و محتوی در کارهای ادبی او روی داده است، ولو به اجمال، مورد بررسی قرار بدهیم.

سعیدی سیرجانی آثار خود را در فاصله سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۷۲ منتشر ساخته است، یعنی در یک دوره چهل و پنج ساله، که به نظر بنده می‌توان - با مسامحه ای اندک - به سه دوره تقریباً مشخص تقسیم کرد، بدین شرح:

دوره اول، از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۵

شیرین سخنان گمنام [شرح حال و منتخب اشعار شعرای سیرجان] (سال ۱۳۲۸)؛ بینوا [داستان، نثر] (۱۳۲۹)؛ دو قربانی دیگر [ترجمه منظوم یک داستان انگلیسی] (۱۳۳۳)؛ سوز و ساز [مجموعه شعر] (۱۳۳۳)؛ آن روزها [ترجمه کتاب الایام طه حسین] (۱۳۳۵)؛ افکار عطار (سال چاپ؟)؛ آخرین شراره‌ها [مجموعه شعر] (۱۳۳۴)؛ افسانه‌ها [دو داستان منظوم انتقادی و سیاسی] (۱۳۴۰)؛

۱- مجله ایران شناسی، شماره ۱، سال ۷، بهار ۱۳۷۴، میلند، آمریکا.

خاکستر [مجموعه شعر] (۱۳۴۲)؛ بیخ غم [ترجمه داستان شجرة البوس طه حسین] (سال چاپ ؟)؛ شوخی شعرا (سال چاپ ؟)؛ زیر خاکستر [برگزیده ای از شعرهای سعیدی سیرجانی] (۱۳۴۵).

دوره دوم ، از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۶

لغت نامه دهخدا [حرف «ن» ، در یازده دفتر] (از سال ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۱)؛ تاریخ بیداری ایرانیان [یادداشت‌های ناظم الاسلام کرمانی ، در ۲ جلد] (۱۳۴۶)؛ تصحیح انتقادی بدایع الوقایع [۲ جلد] (۱۳۴۹)؛ خسرو و شیرین نظامی [تلخیص و شرح] (۱۳۵۲)؛ واژه نامک [یادداشت‌های عبدالحسین نوشین] (۱۳۵۲)؛ لیلی و مجنون نظامی [تلخیص و شرح] (۱۳۵۴)؛ آشوب یادها [گزارش سفر] (۱۳۵۶)؛ ذخیره خوارزمشاهی [چاپ عکسی یک نسخه کهن] (۱۳۵۶).

دوره سوم ، ۱۳۵۸ (انقلاب اسلامی در ایران) تا ۱۳۷۲

شیخ صنعان (۱۳۵۸)؛ وقایع اتفاقیه [گزارش‌های خفیه نویسان انگلیس از اوضاع ایران در اواخر قاجاریه ، با مقدمه سعیدی] (۱۳۶۱)؛ یادداشت‌ها [از صدرالدین عینی ، با مقدمه و فرهنگ لغات تاجیکی از سعیدی] (۱۳۶۲)؛ در آستین مرقع [مجموعه مقالات] (۱۳۶۳)؛ ای کوه آستینان [مجموعه مقالات] (۱۳۶۷) ، چاپ اول آن در ایران اجازه نشر نیافت و بعد در امریکا منتشر شد؛ سیمای دو زن [مقایسه شیرین و لیلی در خمسه نظامی] (۱۳۶۷)؛ ضحاک ماردوش [گزارشی از شاهنامه] (۱۳۶۸)؛ تفسیر سوراآبادی [از قرن پنجم هجری، مقابله با شانزده نسخه کهن، با تعلیقات و فهرست لغات در ۶ مجلد] (۱۳۶۹) ، که مطلقاً در ایران اجازه نشر نیافت؛ ته بساط [چند مقاله] (۱۳۶۹) ، که چاپ اول آن در ایران اجازه نشر نیافت و بعد در آمریکا منتشر گردید؛ قافله سالار سخن، خانلری [به کوشش سعیدی سیرجانی] (۱۳۷۰) ، این کتاب نیز گرفتار سانسور شد و سرانجام در اواخر ۱۳۷۱ با حذف نام سعیدی سیرجانی از روی جلد و حذف مقاله او و یک مقاله از نویسنده ای دیگر منتشر گردید. البته سعیدی به جای آن دو مقاله ، دو مقاله : «نظامی شکن» و «یادی از بنیاد فرهنگ ایران» را که نوشته خود اوست به ترتیب به نام علی اکبر سعیدآبادی و سعید آبادی در آن چاپ کرده و وزارت ارشاد اسلامی مطلب را در نیافته است!؛ بیچاره اسفندیار [گزارشی از شاهنامه] (۱۳۷۰) ، چاپ اول آن در ایران اجازه نشر نیافت و در امریکا به طبع رسید. سعیدی سپس در سال ۱۳۷۲ چاپ دوم آن را با مقدمه ای کوتاه، مخفیانه ، در تهران منتشر ساخت. این «مقدمه» سه صفحه ای تا آن جا که می دانم آخرین نوشته اوست.

سعیدی سیرجانی در آخرین صفحه چاپ دوم بیچاره اسفندیار (چاپ تهران) وعده داده بود که کتابی دیگر برای چاپ آماده کرده است با این قید: «و اگر اجل امانی داد: شهسوار عرصه آزادگی [شرح واقعه کربلا به روایتی دیگر]». و البته چنان که می دانیم «اجل» به وی امانی نداد تا آن را در ایران یا خارج از ایران منتشر سازد. به قرار اطلاع سعیدی، شیخ صنعان را با تجدیدنظر کامل برای چاپ آماده کرده بوده است، بدین امید که این کتاب روزی در خارج از ایران چاپ شود.^۱

در دوره اول، با سعیدی جوان شاعر سر و کار داریم نه با نویسنده توانای سالهای بعد که کلام جادویش او را به اوج شهرت رسانید و به همین سبب نیز ارادهای مردم اوبار زمانه او را نا به هنگام – در ۶۳ سالگی – به کام خود فرو کشید. آثار منشور او در این دوران دارای ارزشی نیست و به یقین به همین جهت بوده است که سعیدی، خود نیز در سالهای اخیر، هرگز در فهرست آثارش، از آنها نامی نبرده است. و اما آنچه در آثار منظومش بیش از هر چیز جلب توجه می کند آن است که این جوان ولایتی بیست و دو سه ساله که تازه گذارش به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران افتاده بوده است و در رشته روان شناسی و فلسفه درس می خوانده، نه در رشته ادبیات فارسی، با دیوان های شاعران کهن و معاصر زبان فارسی کم و بیش آشنا بوده است؛ چه نشانه الهام از شعر آنان، اقتباس بعضی از مضامین، تضمین مصراع یا بیتی از ایشان، و یا استقبال از شعر آنان حتی در مجموعه نخستین اشعارش، کاملاً مشهود است. او در سنین ۲۳ تا ۳۲ سالگی (سال نشر خاکستر) با وجود گرمی بازار طرفداران نیما، اشعارش را به زبانی ساده و قابل فهم و در وزن عروضی سروده است. مضمون تعداد قابل توجهی از اشعار او در سوز و ساز، آخرین شراره ها و خاکستر، «عشق» است. عشقی نافرجام که روزگار شاعر جوان را تیره و تار کرده و وی را از زندگی

۱- آثار دوره اول از صفحه آخرین شراره ها (چاپ ۱۳۳۴) و صفحه ۶ خاکستر (چاپ ۱۳۴۲)، و آثار دوره دوم و سوم از فهرست مندرج در پایان کتاب بیچاره اسفندیار، چاپ دوم، تهران، (ظاهراً سال ۱۳۷۲)، استخراج گردیده است. توضیح آن که در فهرست فوق به تعداد چاپهای مختلف هیچ یک از کتابها اشاره ای نکرده ام.

سعیدی در فهرست آثار خود از شیخ صنعان نامی نبرده است، ولی سه بخش اول شیخ صنعان با نام سعیدی سیرجانی در شماره های ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ (ماه های آبان و آذر و دی ۱۳۵۸) مجله نگین، چاپ شد و بعد همین سه بخش چند بار در اروپا و امریکا تجدید طبع گردید. از آقای عباس میلانی سپاسگزارم که به خواهش بنده به کتابخانه دانشگاه کالیفرنیا، بر کلی مراجعه فرمودند و اطلاعات مربوط به مجله نگین را در اختیارم قرار دادند.

مأیوس و به زندگی و جهان و آنچه در آن است، و از جمله نسبت به همه زنان، بدبین ساخته است. او در هر جا به سر می برد، در حین تحصیل در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، و بعد در سیرجان، بم، کرمان و باز در تهران، به هر سو می نگردد روی معشوقه بی وفای همکلاسی خود را می بیند که به او پشت کرده است. وی در دو مجموعه اول اشعارش - به مانند دکتر حمیدی شیرازی - به معشوقه خود سخت می تازد، ولی پس از ده سال گویی کم کم واقعیت را می پذیرد و با زبانی نرم تر از او یاد می کند و سرانجام تنها با خیال معشوقه دل خوش می کند. چقدر زیباست شعر بلندی که او با عنوان «خیال او» در این باب سروده است. بدیهی ست وی به جز عشق و شکوه و شکایت، در مضامین دیگری نیز طبع آزمایی کرده است. در خاکستر، اشعار خوب و ماندنی او کم نیست.

طبع اول منظومه/افسانه ها در سال ۱۳۴۰ در تهران منتشر گردید، سعیدی آن را بار دیگر در سال ۱۳۷۱ - به روایتی با افزودن ۱۶ بیت - و با عنوان افسانه ها، شیخ ریا و یک شب و دو منظره در امریکا منتشر ساخت. سعیدی در این منظومه کوتاه به جنگ ریا و ریاکاران رفته است و با شعری دلنشین و در قالب حکایتی شیرین داد سخن داده است. این که برخی می گویند سعیدی فقط از انقلاب اسلامی به بعد در این زمینه مقاله هایی نوشته و شعرهایی سروده، نادرست است. چه افسانه ها مربوط به سال ۱۳۴۰ است، او شعر «خدا ناشناس» را هم پیش از افسانه ها، در سال ۱۳۳۶، در سیرجان سروده بوده است. (ناگفته نماند که چاپ سوم افسانه ها در رژیم پیشین ممنوع گردید). خواننده آشنا با ادب فارسی پس از مطالعه افسانه ها یا طبع جدید آن در می یابد که چگونه کلام در دست سعیدی چون موم است، و او چگونه توانسته است به زبانی بسیار ساده، ولی استوار و فصیح، و با برخورداری از میراث کهن ادب فارسی به افسانه سرایی پردازد. به نظر بنده افسانه ها را از نظر مضمون می توان در ردیف آثار دوره سوم حیات او قرار داد.

در این جا بی مناسبت نیست که از عقیده سعیدی درباره شعر و شاعری نیز آگاه شویم. او می نویسد:

شاعر حرفه ای نیستم، هرگز به شاعری تظاهر و تفاخر نکرده ام، از «شاعر بازیهایی» اغلب «شعرای حرفه ای» نفرت دارم که مثلاً غزلی را مطرح می کنند و بدان وزن و قافیت «شعر می گویند»، و آن گاه می افزاید:

به نظر من شعر چون گریه مصیبت زدگان و ناله بیماران است، بیمار نمی خواهد ناله

کند ولی فشار درد مجبور به نالیدنش می کند ، ناگزیر بدین امید که «ناله» موجب تخفیف و احیاناً فراموشی دردش خواهد شد ، می نالد. او دیگر در بند این نیست ناله اش را دیگران می شنوند یا نه . تا چه رسد به این که از طرز نالیدن دیگران تقلید کند ... باری به نظر من ، شعر ناله و فریاد روح است و دیوانه ای باید که بدون علت و به تقلید دیگران بنالد یا فریاد کند (خاکستر ، ص ۱۳۲-۱۳۳).

او در مقدمه زیر خاکستر (چاپ اول ، ۱۳۴۵) که گزیده ای از شعرهای سه مجموعه نخستین اوست می نویسد که سراینده این اشعار بیش از پنج سال است که شعری نسروده، و آن گاه می افزاید که:

من چون شما از حال و کار گوینده این اشعار بیخبرم. واپسین خبری که از او داریم مربوط به نخستین روزهای سال ۱۳۴۱ و آن قطعه شعری ست به نام «پرستش» که در این دفتر هم چاپ شده است. بعد از آن نه اثری از او دیدیم و نه خبری شنیدیم. شری بود و در هوا افسرد. اگر نمرده باشد باری خاموش است و ناپدید ... (۵-۶).

موضوع قابل توجه دیگر آن است که سعیدی همه سرودهای خود را در این دوره به چاپ نسپرده است ، در سه مجموعه نخستین شعر او تنها ۱۵۸ قطعه شعر چاپ شده است ، ولی طبع مشکل پسند وی موجب آمده است که از همه آن اشعار ، تنها سی قطعه را در زیر خاکستر ، به عنوان «برگزیده ای» از اشعار خود چاپ کند و از سراینده آن اشعار چنین یاد نماید که «یادش به خیر باد هرگز دعوی شاعری نداشت». سعیدی زیر خاکستر را «یادنامه» سراینده آن اشعار خوانده است.

ناگفته نماند که در دوران تحصیل سعیدی در دانشکده ادبیات ، مؤلف کتاب *طوفان خشم* ، سعیدی را به دزدیدن اشعار خود متهم ساخته که شعرهای او را دست و پا شکسته در کتاب «آخرین شرّ و ورها» (= آخرین شراره ها) به چاپ رسانیده است. سعیدی در پایان کتاب خاکستر در زیر عنوان «توانم آن که نیازم اندرون کسی ... ، نقل دو فقره انتقاد» به این ادعا با لحنی نرم ، و بی آن که نام مؤلف آن کتاب را بیاورد جواب داده و ادعای او را با ذکر دلیل رد کرده است. منوچهر کاشف که با سعیدی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دوست و همدوره بوده است ، پاسخ پرسش بنده ، درباره نام مؤلف کتاب *طوفان خشم* اظهار داشت ، وی مظاهر مصفاست ، و

دعوی او با سعیدی تنها بر سر طرفداری مصفا از محمد مصدق و طرفداری سعیدی از مظفر بقایی کرمانی بود، نه چیز دیگر. بعد از دو سه سال هم با هم صلح کردند.

در دوره های دوم و سوم، و به ویژه از دوره دوم، از سعیدی شعری در دست نداریم و به ظاهر چنین می نماید که او به ترک شاعری گفته بوده است، و یا اگر هم شعری می سروده، که احتمالش زیاد است (به خصوص که از دوره سوم حیات او چند شعر در دست داریم) آنها را به عللی منتشر نساخته است.

سعیدی در دوره دوم، ظاهراً به سبب آن که به ترتیب در «مؤسسه لغت نامه دهخدا» و «بنیاد فرهنگ ایران» به خدمت مشغول بوده است، با تکیه بر مطالعات ادبی خود، به کارهای تحقیقی در ادب فارسی روی آورده است. به نظر بنده شرح و تلخیص دو داستان خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی در این دوره، وی را در ضمن متوجه این موضوع ساخته بوده است که تفاوت بنیادی لیلی و شیرین مربوط به تعلق آنان به دو جامعه کاملاً متفاوت است یعنی جامعه عرب و غیر عرب. به احتمال قوی تألیف این دو کتاب، او را در دوران سوم زندگیش به تألیف سیمای دوزن سوق داده است که در آن از زنان با حرمت بسیار سخن گفته و از ستمی که در طول تاریخ جهان بر آنان رفته است و امروز نیز همچنان در برخی از کشورهای اسلامی می رود یاد کرده و کتاب خود را به «فرزندان ستم ستیز ایران، فرانکها، فریدونها و کاوه ها» تقدیم داشته است. وی همچنین در سخنرانی خود در کنگره نظامی بنیاد کیان در واشنگتن دی.سی. بار دیگر این موضوع را با دقت تمام مورد بحث قرار داد و از آنچه بر زنان در ایران امروز می گذرد - نه به صراحت که شیوه او نبود - بل به اشاره های ابلغ من التصریح یاد کرد.

در این دوره سعیدی به جز کارهای تحقیقی، مقاله هایی نیز در مجله های یغما، سخن، راهنمای کتاب، اطلاعات، آیندگان ادبی و خواندنیها نوشته است. وی در برخی از این مقاله ها کارهایی را که به سود ایران و فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی تشخیص نمی داده، به تندی مورد انتقاد قرار داده و به خصوص بی علاقه و بی تفاوتی دستگاه های فرهنگی مملکت را درباره حفظ و توسعه زبان فارسی در کشورهای شبه قاره هند و افغانستان و... به باد حمله گرفته است. طرح همین مطالب، موجب می گردید که دستگاه امنیتی برای مجله های ناشر مقاله های او دردسرهایی ایجاد کند و مدیران مجله گاهی نیز مجبور می شدند که مقاله چاپ شده سعیدی را از مجله بیرون بیاورند. با آن که سعیدی در برخی از این مقالات به تندی سخن گفته و بر مسئولان

غیر مسئول مملکت سخت تاخته ، باید اذعان کرد که تفاوت نثر سعیدی در دوره دوم با نوشته های او در دوره سوم زندگیش از زمین تا آسمان است.

از جمله آثار همین دوره دوم اوست دوازده مقاله ای که در فاصله بهار ۱۳۵۵ تا بهار ۱۳۵۷ نوشته و آنها را در سال ۱۳۶۳ در کتاب *در آستین مرقع تجدید طبع* کرده است: «باطل در خیال» ، «از هر کرانه» ، «فرهنگ فارسی» ، «واژه نامک» ، ستاره ای بدرخشید» ، «کپی رایت» ، «یادی از استاد» ، «نیکوکاری» ، «بهانه ای خطرناک» ، «تو بر اوج فلک» ، «نوشدارو» و «خاک طرب انگیز مصر» و نیز مقاله «سالتامونیت» را که در سال ۱۳۵۶ نوشته و در ۱۳۶۷ در کتاب *ای کوته آستینان* به چاپ رسانیده است.

به نظر نگارنده این سطور اگر سعیدی سیرجانی با همین آثاری که از وی برشمردیم در سال ۱۳۵۷ و پیش از انقلاب اسلامی در می گذشت، ضمن این که این موضوع البته برای خانواده و دوستان و همکاران و شاگردانش ضایعه ای به شمار می آمد ، بر طبق معمول ، خانواده او ، بنیاد فرهنگ ایران ، و نیز دوستانش نظیر علی دشتی و خانلری و حبیب یغمایی و ... در گذشت او را با آگهی در جراید اعلام و برای وی مجالس ختمی برگزار می کردند ، و پس از مدتی هم ، مرگ سعیدی به مانند دهها و صدها مورد مشابه فراموش می گردید ، و در سال های بعد از مرگش هم تنها اهل تحقیق بودند که به برخی از کتاب های او مانند تاریخ بیداری ایرانیان ، ذخیره خوارزمشاهی و بدایع الوقایع مراجعه می کردند ، و در جنگها و تذکره های شاعران معاصر نیز قطعاتی از اشعار او به چاپ می رسید. همین و همین.

ولی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ - بر خلاف نظر افرادی که آن را «فتنه» می خوانند و به نظر بنده انقلابی بود تمام عیار و بنیادی و به معنی حقیقی کلمه ، که در تاریخ ایران ، پس از حمله عرب ، نظیری برایش نمی توان یافت - در سعیدی سیرجانی نیز انقلابی اساسی به وجود آورد. سعیدی اصولاً با الهام از تاریخ ایران و ادب فارسی - نه از «ایسم» های خارجی - با مستبدان و ریاکاران مخالف بود. مخالفتش با رژیم پیشین نیز بیشتر به دور محور استبداد و نبودن آزادی دور می زد. یک بار نیز که علی امینی نخست وزیر پیشین ایران ، برای خود «معاون روحانی» برگزید ، بر او نیز حمله برد که «معاون روحانی» یعنی چه؟ حاکم عرفی که نباید به ریاکاری دست بزند. بدین جهت سعیدی با نفس انقلاب موافق بود بی آن که در زیر عَلم هیچ یک از دسته های

سیاسی و مذهبی دوران پیش از انقلاب سینه ای زده باشد. ولی نمی دانم در همان دو سه روز اول تغییر رژیم چه حادثه ای روی داد که نظر سعیدی نسبت به انقلاب به کلی تغییر کرد. روزی با اشاره به آن حادثه گفت: «درست گوش کنید. صدای نعلین به گوش می رسد، صدایی به مراتب وحشتناک تر از صدای چکمه». این، البته تنها نظر او بود، در حالی که همه روشنفکران و درس خواندگان وطنمان از راستِ راست تا چپِ چپ، شادان و سرمست، در «بهار آزادی» سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ «سرود انقلاب» می خواندند. چنان که می دانیم گذشت زمان ثابت کرد که سعیدی در تشخیص خود سخت در اشتباه بوده است.

سعیدی سیرجانی پس از انقلاب اسلامی به طرح آراء و اندیشه های سیاسی خود درباره زیان های استبداد و حکومت مذهبی پرداخت، آن هم با سبکی خاص و یگانه و کاملاً متفاوت با سبک نوشته های قبلی خود.

آثار دوره سوم سعیدی را نیز می توان در سه بخش مورد مطالعه قرار داد:

الف - چهار کتاب پر آوازه او: شیخ صنعان، سیمای دو زن، ضحاک ماردوش و بیچاره اسفندیار.

اولین کتابی که سعیدی سیرجانی در آغاز انقلاب اسلامی - به صورت مسلسل در سه شماره مجله نگین - چاپ کرد شیخ صنعان است که حکومت اسلامی سخت در برابر آن موضع گرفت و مجله نگین دکتر عنایت به سبب چاپ سه بخش از چهار بخش آن نه تنها توقیف شد، بلکه - پس از نشر یک شماره - دیگر کسی از آن اثری ندید.

«شیخ صنعان» چنان که می دانیم داستان پیری ست وارسته با مریدان بسیار که شیخ فریدالدین عطار نیشابوری آن را به نظم کشیده است. شیخ صنعان عطار در سنین بالای عمر عاشق دختری ترسا می شود و دین و ایمان خود را از دست می دهد و...، ولی سعیدی سیرجانی «شیخ صنعان» عطار را بهانه قرار داد تا به زعم خود از «صنعان» زمان خویش سخن به میان آورد که چون به قدرت («قدرت خانم» در شیخ صنعان سعیدی) رسید چگونه دست به هر کاری زد...

گمان من آن است که سعیدی پس از توقیف روزنامه های آیندگان و آهنگر در تاریخ ۱۷ مرداد ۱۳۵۸ در تهران، و سخنرانی بسیار تند آیت الله خمینی در تاریخ ۲۲ مرداد همان سال، و تهدید همه مخالفان، به نگارش این کتاب پرداخته است. این است بخشی از سخنرانی آیت الله:

... اگر ما از اول ... به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم، و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم، و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم، و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم، و رؤسای آنها را جزای به خودشان رسانده بودیم، و چوب های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد ... من توبه می کنم از این اشتباهی که کردیم.^۱

سعیدی در سیمای دو زن، به مقایسه لیلی و شیرین متعلق به دو فرهنگ کاملاً متفاوت پرداخت، و بی آن که به وضع زنان ایران در روزگار خود اشاره مستقیمی بکند، لیلی را آینه تمام نمای زن ایرانی در دوران حکومت اسلامی معرفی کرد. در ضحاک ماردوش به مصاف تازی خودکامه ای رفت که بر تخت شاهی ایران جلوس کرد و ادامه حیاتش در گرو کشتار هر روزه جوانان ایرانی بود. و در بیچاره / سفندیار به جنگ پادشاه مستبدی رفت که قدرت شهریاری و موبدی را یکجا در اختیار داشت و برای حتی یک روز بیشتر بر اریکه قدرت ماندن، فرزند برومندش را آگاهانه روانه قتلگاه ساخت تا چه رسد به دیگران.

ب- سعیدی در مقدمه دو کتاب وقایع اتفاقیه و یادداشت های صدرالدین عینی از جمله در باب زیان حکومت های استبدادی و فرمانروایان خودکامه و قدرت خطرناک ملایان آسیای میانه، آنچه دل تنگش می خواست نوشت و افزود که به سبب وجود همان حاکمان مستبد بخارا ... و همدستی ملایان با آنان بود که مردم بدبخت و مستأصل از همه جا مأیوس آسیای مرکزی خود را به دامن کمونیستها انداختند، و افزود که این وضعی ست که در شرایط مشابه در هر کشور دیگری وقوعش امکان پذیر می نماید.

ج- ۲۹ مقاله ای که در کتاب هایش چاپ کرده است بدین شرح: ۶ مقاله در در آستین مرقع: «مشتی غلوم»، «هاروت و ماروت»، «پیر ما»، «کرمان دل عالم است»، «معجزه» و «نیمیم ز ترکستان» (در ۱۳۵ صفحه)؛ ۶ مقاله در ای کوته آستینان: «با طوطیان هند»، «بهار کشمیر»، «خودم کردم که»، «مروّت و مدارا»، «ز تندباد حوادث»، «ای کوته آستینان» (در ۲۶۳ صفحه)؛ و ۱۵ مقاله در ته بساط: «این حکایت»، «آسید ابول»، «اقدام نسخ»، «جوانمرد دشتستانی»، «که به تبلیس و»، «عرصه سیمرخ»، «تو را که خانه»، «روستایی شد»، «قاری مفلس»، «چنان قحط سالی»،

۱- روزنامه کیهان، ۲۷ مرداد ۱۳۵۸. (رک: محمود گودرزی، «مطبوعات و جمهوری اسلامی ایران»، علم و جامعه، شماره ۱۲۸، سال ۱۶، اردیبهشت ۱۳۷۴، ص ۵۹-۶۵).

«این کجا و آن کجا»، «هر دو شیرازی»، «مدرسه الهی»، «من و این کارها»، «احمدو»، همراه چهار پیوست (در ۲۴۵ صفحه)؛ و دو مقاله در قافله سالار سخن، خانلری: «نظامی شکن» و «یادی از بنیاد فرهنگ ایران» (در ۳۵ صفحه). چون به دیگر مقاله هایی که وی در دوران انقلاب اسلامی در مجله ها و روزنامه های ایران چاپ کرده است، دسترسی ندارم، و جای آنها در این قسمت خالی است.

ضمناً باید به این موضوع مهم نیز باید لااقل اشاره ای بکنم که «مقدمه» کتابهای او در دوران سوم، تنها «مقدمه» نیست، چون هر یک از آنها را باید در حد یک مقاله تحقیقی طولانی مستقل به شمار آورد.

سعیدی در دوره سوم زندگی خود به سبکی کاملاً یگانه و خاص خود قلم زده است که به نام او در ادب فارسی ثبت می گردد و به همین سبب نیز نامش را در تاریخ ادب فارسی دوران معاصر جاودانه می سازد. موضوعی که نباید ناگفته گذاشت شجاعت کم مانند و یا بی مانند اوست. چه سعیدی در تهران زندگی می کرد و هر آن در معرض خطر بود، ولی با بی پروایی بسیار می نوشت و در مصاحبه های خود با رادیوهای خارجی داد سخن می داد، و از همه کس و همه چیز سخن می گفت و انتقاد می کرد، بی آن که از چیزی یا کسی با صراحت نام ببرد. وی با ظرافت تمام «سر دلبران را در حدیث دیگران» می گفت. و همین بی پروایی و شجاعت اخلاقی سرانجام سر او را بر باد داد. چند سال پیش یکی از دوستانش در امریکا به وی گفت: «سعیدی، آخر زبان تو را از پشت گردنت بیرون می کشند.» سعیدی این عبارت را شنید و لبخندی زد و گذشت. البته نه چنان بود که مرد از سرنوشت خود بیخبر و غافل باشد. خیر، او آگاهانه در راهی گام نهاده بود که پایانش برای خود وی و دیگران معلوم بود. به علاوه چنان که می دانیم وی از آنچه بر سرش خواهد آمد، در برخی از نوشته های دوره سوم زندگیش سخن گفته است. سعیدی در سال های آخر زندگی، آن چنان مأیوس شده بود که حتی مرگ را استقبال می کرد. او می توانست در این سال ها با «خودکشی» رشته حیات خود را قطع کند، ولی این کار را نکرد، چه می خواست با مرگش جهانیان را متوجه کیفیت آزادی قلم در گوشه ای از جهان امروز بکند. در آخرین سفرش به امریکا روزی به او گفتم: آقای سعیدی نمی شود کمتر سیگار بکشی؟ گفت: فکر می کنی اگر سیگار نکشم چند سال بیشتر عمر می کنم؟ گفتم: مقصودم طول عمر نیست، بلکه سلامت است.

پاسخ داد: از زنده ماندن سیر شده ام. عاشق دو کارم: رفتن به سرِ کلاس و درس دادن، و نوشتن. چند سال است که ممنوع التدریس. نوشته هایم را نیز چاپ می کنم، ولی همه در انبارهای ناشران می ماند و می پوسد، چون ممنوع القلم هم هستم. من مانده ام و شرمساری از ناشران آثارم.^۱ این چه زندگی ست! تنها نتیجه وجود من آن است که زن و فرزندان بیچاره ام چندین سال است که روزی صد بار برای وجود عاطل و باطل من می میرند و زنده می شوند که مبادا «بلایی» بر سرم بیاورند. مرگ یک بار، شیون یک بار. به او گفتم: این، درست. ولی نباید از یاد ببریم که صادق هدایت قریب ۵۰ سال پیش نوشت آدمیزاد علم شکنجه را به سر حد کمال رسانیده است. فکر نمی کنی در مدت نیم قرن اخیر، همچنان که در هر یک از رشته های علوم پیشرفت های شگرفی به وقوع پیوسته است، در علم شکنجه نیز پیشرفت های حیرت انگیز رخ داده باشد. به این جهت معلوم نیست «مرگ» در لحظه ای به سراغ آدمیزاد بیاید و به راحتی کلک او را بکند. جواب داد: مطمئن باش، نه مرا توقیف می کنند، نه بازجویی، نه بازپرسی، نه مرا به تلویزیون می آورند، و نه کارم به «توبه نامه» نوشتن می کشد. شما روزی خبر خواهید شد که در فلان خیابان، موتور سیکلت سواری، یا اتومبیلی با سعیدی سیرجانی تصادف کرد و تا او را به بیمارستان رسانیدند به سبب شدت جراحات مرد. خیالت از این جهت آسوده باشد. شگفتا که مرد با همه تیزهوشی چقدر در اشتباه بود!

پیش از این گفتم که اگر سعیدی در سال های آخر رژیم پیشین جان به جان آفرین تسلیم کرده بود، مرگش چه پیامدهایی داشت. ولی اعلام مرگ ناگهانی او در زندان در روز ششم آذرماه سال ۱۳۷۳ از سوی جمهوری اسلامی ایران بدین شرح:

سعیدی سیرجانی دچار حمله قلبی شد. خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از یک منبع بیمارستانی در تهران گزارش داد علی اکبر سعیدی سیرجانی نویسنده کهنسال ایران بعد از ظهر دیروز دچار یک عارضه قلبی حاد شد و تحت نظر پزشکان قرار گرفت. این منبع بیمارستانی گفت: سیرجانی بلافاصله تحت نظر یک تیم از پزشکان متخصص قرار گرفت و مراقبت های ویژه ای از وی آغاز شد... سیرجانی اسفند ماه سال گذشته به جرم اعتیاد بازداشت شد^۲ و پس از طی مراحل

۱- توضیح آن که در چند سال آخر حیاتش به هیچ یک از ۱۷ جلد آثار وی اجازه نشر داده نشد.

۲- سعیدی سیرجانی در روز ۲۳ اسفند ۱۳۷۲ به اتهام داشتن مواد مخدر و مشروب الکلی و ویدیوی مستهجن در تهران توقیف گردید. چند روز بعد مدیر کل امنیت داخلی وزارت اطلاعات در مصاحبه ای در تهران، بی ذکر اتهامات قبلی، سعیدی سیرجانی را به پنج اتهام سیاسی و اخلاقی متهم ساخت: دریافت مبلغ هنگفتی از عوامل ضد

قضائی در خانه ای در شمال تهران سکونت گزید. وی هم اکنون سرگرم نگارش کتاب تازه ای درباره نقش ایمان جوانان در دفاع از کشور در طول سال های جنگ می باشد.^۳

بازتاب های کاملاً متفاوتی با عکس العمل های خیالی درباره مرگ او در دوران پیش داشت. زیرا به راستی سعیدی سال ۱۳۷۳ هم دقیقاً با سعیدی سال ۱۳۵۷ از زمین تا آسمان تفاوت پیدا کرده بود. دولت ، مرگ او را اعلام کرد. در روزنامه های تهران از برگزاری مجلس ختم از سوی خانواده وی و دوستانو همکاران سابقش اثری دیده نشد ، حتی در مجله کلک چاپ تهران هم که در هر شماره اش چند صفحه ای به درگذشت نویسندگان و شاعران و نویسندگان اختصاص دارد و آگهی های مربوط به ختم این گروه - که البته کار بسیار پسندیده ای ست - مطلقاً از مرگ سعیدی سخنی به میان نیامد. اما در خارج از ایران ، تا آن جا که بنده می داند در پانزده شانزده دانشگاه و مؤسسه علمی در ایالات متحده آمریکا و کانادا و چند کشور اروپایی ، از سوی ایرانیان مجلسی برای بزرگداشت او تشکیل گردید. در مطبوعات فارسی و حتی مطبوعات درجه اول خارجی مرگ او منعکس گردید و مقاله هایی نوشته شد. برخی از کتاب های او را در آمریکا و اروپا تجدید طبع کردند. این موضوع را نیز ناگفته نگذارم که پس از اعلام زندانی شدن سعیدی ، سازمان های بین المللی در سراسر جهان برای نجات او به پا خاستند ، به آن صورتی که نه در دوره شاه و نه در رژیم فعلی هرگز چنین کوششی برای نجات جان یک نویسنده ایرانی مسبوق به سابقه نبوده است.

خاطره مردی را گرامی می داریم که ایران را صمیمانه دوست می داشت و به زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران ارج می نهاد و به آنچه در سال ۱۳۳۹ در شهر بم سروده بود ، تا پایان عمر وفادار ماند :

بیکباره جان در ستم سوختن مرا بهتر از با ستم ساختن

انقلاب در اروپا و آمریکا ، عضویت در یک شبکه قاچاق مواد مخدر ، لواط ، تهیه مشروبات الکلی در خانه خود و فروش و مصرف آن ، همکاری با افسرانی که در دوره شاه عضو ساواک بودند. مدیر کل امنیت داخلی در این مصاحبه تصریح کرد که سعیدی سیرجانی به همه این کارها اعتراف کرده است. چند روز بعد نیز دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی او را به شرکت در کودتای ناموفق نوژه در چندین سال پیش متهم ساخت. ذکر این مطلب لازم است که سعیدی سیرجانی را هرگز محاکمه نکردند.

۳- روزنامه جمهوری اسلامی ، ۶ آذر ۱۳۷۳ .